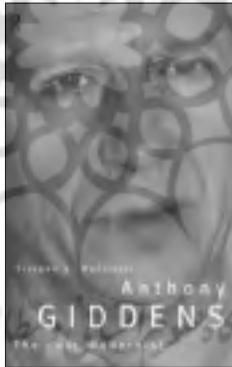


دنیای ما بعد سنت دنیای ما بعد احساس



استفان کروگر*
O مترجم: هادی جلیلی



O Anthony Giddens: The Last Modernist
O Stjepan Mestrovic
O Routledge
O 1988

آن صف کنسیده‌اند، گیدنز متأخر همچنان به جامعه‌شناسی‌ای وفادار است که به دنبال محقق کردن آن چیزی است که هابرماس «پروژه ناتمام» مدرنیته نامیده است.

در طول دهه گذشته، گیدنز سعی کرده میان دو تصور عمده از مدرنیته، یکی به عنوان قفس آهنین (ویبر) و دیگری به عنوان پیش‌درآمد آرمانشهر (مارکس)، «راه سومی» برای جامعه‌شناسی بیابد. وی با انتخاب از این دو گزینه، مدرنیته را تجربه آینده‌ای باز [نامتین] می‌داند که در عین این‌که عامل اضطراب و عدم قطعیت است، عامل وضوحت برهیجان شکل‌های

جدید آزادی و عاملیت نیز می‌باشد. به نظر مستروویچ، ماحصل راه سوم گیدنز عبارت است از روایتی دقیق شده و «الت‌دیستی‌گونه» از روشنگری».

گیدنز با رفع تناقضات اندیشه روشنگری تصویری از عاملیت، به مثابه عقل معرفت‌آموز، در اختیار ما می‌گذارد که می‌تواند فارغ از تمامی خواسته‌های غیرعقلانی و آزاد، به نحو عقلانی سنت‌های خود را ترکیب و تلفیق کرده و نظم اجتماعی برقرار سازد. این تصور از عاملیت «چنان زیبا است که انتقاد از آن دور از انصاف به نظر می‌رسد» (ص ۲۳). اما در این تصویر ذرات احساسی، ایمان یا عشق و محبت (Caritas) به چشم نمی‌خورد. مستروویچ می‌خواهد نشان دهد که عاملیت را نمی‌توان با عقل کلی یکی

آیا برای تحلیل آثار فراوانی که آنتونی گیدنز طی ربع قرن اخیر نگاشته باید آنها را به دوره‌های زمانی یا موضوعات گوناگون تقسیم کرد؟ مثلاً، آیا می‌توان [آراء وی را به دو بخش گیدنز اولیه و متأخر تقسیم کرد] و گفت که گیدنز اولیه و معتقد به تئوری ساختارمندی به دنبال غلبه بر معضل «پارسونزی» عاملیت و ساختار است و گیدنز متأخر درباره جدایی زمان و مکان، جهانی شدن و راه سومی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم قلم می‌زند؟

استفان مستروویچ [به جای این نوع دسته‌بندی‌ها] معتقد است که کلیه آثار گیدنز را باید به منزله یک

پروژه واحد در نظر گرفت. وی مفهوم عاملیت نزد «گیدنز اولیه» را به قرابت «گیدنز متأخر» از روشنگری و پروژه آن - یعنی مدرنیته - متصل می‌سازد. او گیدنز را در سنت فکری «روشنگری عقلی» قرار می‌دهد که از کانت و کنت آغاز می‌شود و تا تالکوت پارسونز و «جریان غالب» جامعه‌شناسی ادامه می‌یابد. گیدنز یک نوگرا [مدرنیست] است، چون همانند ایجاد نوگرایی به گسست کامل سنت از مدرنیته دست‌یابی به رهایی از طریق عقل کلی (Universal Reason) و امکان [وجود] تئوری اجتماعی چپ‌انگیز، اعتقاد دارد. او آخرین نوگرا است. چون در زمانی که بیشتر هم‌عصرانش یا وعده‌های رهایی‌بخش روشنگری را به فراموشی سپرده‌اند و یا به نام پس‌انگرای در برابر



دانست. چون به هنگام عمل باید ملاحظه جامعه را نیز داشت. عاملیت عقلانی همواره از صافی احساسات غیرعقلانی عبور می‌کند که در تقابل با زندگی‌شناختی نیست، بلکه مکمل آن است. به عبارت دقیق‌تر این عاطفه یا «عشق و محبت» است که به ما گفته‌اند برای اعتقاد به عینیت نهادهای اجتماعی ضروری است. ممکن می‌سازد. بدون این عنصر ایمانی، تصور گیدنز از ابداغ یک سنت ترکیبی چیزی جز نوعی برنامه مهندسی اجتماعی «نو-اوپولی» نخواهد بود.

واضح است که این قرارت مسترویج از گیدنز، متأثر از تلاش‌های وی برای تبلیغ تئوری خود درباره مدرنیته است، که در کتاب‌های بسیاری که در دهه اخیر منتشر کرده پروازنده است. مسترویج معتقد است که ما بر خلاف آنچه که گیدنز می‌خواهد باور کنیم، نه در دنیایی مابعد سنت، بلکه در دنیایی مابعد احساس قرار داریم. ما در دوره بعد از تلاش‌های فراوان «هورگرایان» برای جدا کردن خرد و احساس زندگی می‌کنیم. یوسنی - پرسروصداترین رویداد قوم‌کنشی در جهان - ماحصل این پیشرفت است. پوشش [خبری] این قوم‌زایی از طریق رسانه‌های جهانی تأثیر اندکی در متوقف کردن این عمل وحشیانه داشت. برای این که مطلع بودن از [اوضاع] یوسنی به تنهایی دغدغه‌ای نسبت به ستمی که در آنجا روا داشته می‌شد، بر نمی‌انگیزد. بدون هرگونه دغدغه یا «عشق و محبتی» نیز هیچ عملی انجام نخواهد شد. بدین‌ترتیب تئوری اجتماعی گیدنز تنها تصویری غلط از جهان اجتماعی نیست، بلکه [عاملی است که] مستقیماً در این‌گونه رخدادهای هولناک دست دارد: «مشارکت غرب در قوم‌کنشی یوسنی جدی‌ترین کیفرخواست علیه اهداف و ارزش‌هایی است که گیدنز گرامی می‌دارد» (ص ۲۱۳).

مسترویج همانند گیدنز خواستار تکمیل کردن پروژه مدرنیته است، اما منظور وی از این کار غلبه بر جدایی خرد از احساس است، او سعی دارد که این کار را از طریق بی‌گیری تبارشناسی جامعه‌شناسی که به ظاهر از [بخت] «هند روشنگری» قرن نوزدهم، یا به قول وی «روشنگری عاطفی» نشأت می‌گیرد، انجام دهد. چهره‌های کلیدی در اینجا عبارتند از شوپنهاور، دینلی، ویلهم وونت، فروید، نیچه و زیمل. عامل وحشت این سنت عبارت است از به رسمیت شناختن مولفه‌های عاطفی در شناسا: اراده در [فلسفه] شوپنهاور و نیچه، تمایلات ناخودآگاه فروید، و تصویف زیمل از زندگی به منزله نیرویی غیرعقلانی [۱۰۰].

دورکیم «راه رسیدن» جامعه‌شناختی به آن نوع دیگر روشنگری است. دورکیم موردنظر مسترویج، دیگر آن جامعه‌شناسی کارکردگرای نیست که در آثار تالکوت پارسونز، رابرت مerton یا نیکلسی لومان دیده می‌شود، بلکه کسی است که در بنیاد عاملیت،

در طول دهه گذشته، گیدنز سعی کرده میان دو تصور عمده از مدرنیته یکی به عنوان قفس آهنین (ویبر) و دیگری به عنوان پیش درآمد آرمانشهر (مارکس)، «راه سومی» برای جامعه‌شناسی بیابد

به نظر مسترویج، مشارکت غرب در قوم‌کنشی یوسنی جدی‌ترین کیفرخواست علیه اهداف و ارزش‌هایی است که گیدنز گرامی می‌دارد

مسترویج همانند گیدنز خواستار تکمیل کردن پروژه مدرنیته است، اما منظور وی از این کار غلبه بر جدایی خرد از احساس است

هیجان‌ات غیرعقلانی را کشف کرده است. گیدنز متوجه وجود چنین دورکیمی نمی‌شود. برای این که دورکیم را در منجالب فونکسیونالیسم پارسونزی افکنده است» (ص ۳۵). مسترویج در بهترین بخش کتاب، به درستی مفهوم مهم دورکیم، یعنی انومی را از تفسیر سنتی آن به منزله بی‌هنجاری می‌راند و آن را تزی درباره تمایلات سیری‌ناپذیر و غیرشناختی در گنه عاملیت بشری به‌شمار می‌آورد. به هنجار کردن این ایده به وسیله مرتن و پارسونز و تفسیر آن به عنوان فروپاشی نظم اجتماعی، همچون نشانه‌ای از تمامی

اشتباهات موجود در «جریان غالب» جامعه‌شناسی نقلی شده است. چون دورکیم سعی می‌کند از طریق مفهوم انومی تعارضات روشنگری را به زبان تئوری اجتماعی برگرداند. این مفهوم بعدها به گونه‌ای تفسیر شد که معنای آسیب‌شناسی نظم اجتماعی یا «هنجار بی‌هنجار بودن» را یافت و مولفه تمایلات [غیرعقلانی] از مزعجه جامعه‌شناسی وجین شد. اکنون نوبت مسترویج است که جبران مافات کرده و وعده [تئوریزه کردن] عاملیت پراحساس و مهارتندنی را تحقق بخشد.

در تحلیل نهایی باید گفت جالب‌ترین و قانع‌کننده‌ترین بخش نوشته‌های مسترویج، نه قرارت وی از گیدنز بلکه بخش مربوط به قرارت وی از شوپنهاور یا دورکیم است. مضامین اصلی قرارت مسترویج از گیدنز چنان پیچیده است که به قول خود کتاب، خواننده نمی‌تواند به واقع‌نگری مدعیات مطرح شده اطمینان یابد. بسیاری از آراء گیدنز ساده شده و یا اصلاً طرح نشده‌اند. نوشته‌های او درباره خصمیت و سیاست زندگی (life-politics) به سرعت سرهم‌بندی شده و به گونه‌ای درآمده که با تصور عامل عقلانی که مسترویج به دنبال آن با درآوردن آن است، متناسب باشد. به گونه‌ای که اساساً برای خواننده روشن نیست که این واژه به یک عقل کلی و خشک و بی‌روح اشاره دارد. دست‌کم یکی از معانی این واژه عبارت است از ریشه داشتن عقل در شرایطی که در آن باید عمل کند. در پایان باید گفت که این کتاب بیشتر مقدمه‌ای است بر طرح بسیار جالب مسترویج برای بازآزمایی در شالوده عاملیت و تاریخ نظریه [جامعه‌شناسی] تا تفسیری آموزنده درباره گیدنز.

* Stephen Crocker, Department of Sociology, Memorial University of Newfoundland

Canadian Journal of Sociology, March - April 2000

منبع مقاله: